



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

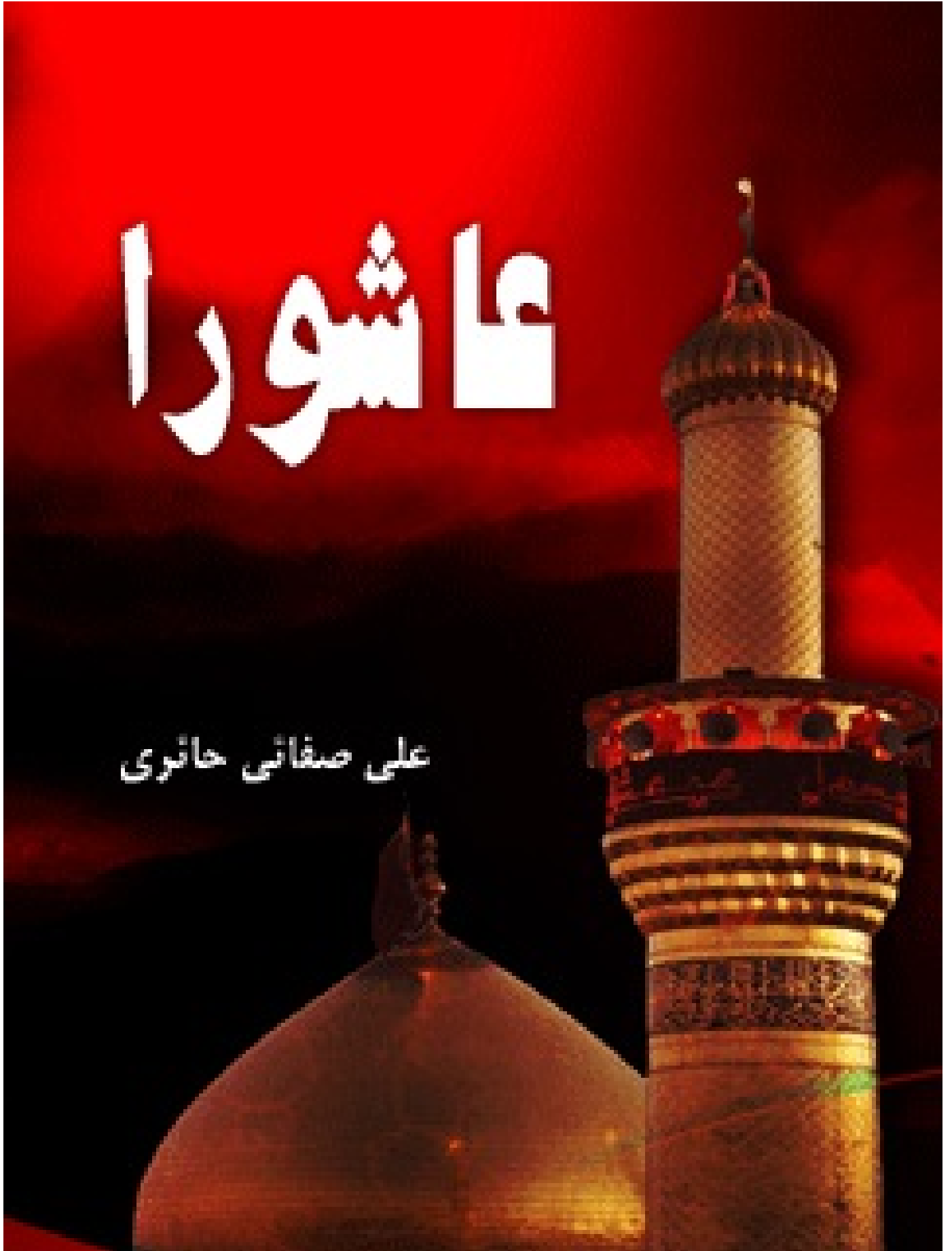


عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

عاشورا

علی صفائی حائری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عاشورا

نویسنده:

علی صفایی حائری

ناشر چاپی:

هجرت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	عاشورا
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۷	زندگی صحنه‌ی پیکارهاست
۷	اشاره
۷	شکل‌ها
۸	انگیزه‌ها
۹	هدف‌ها
۱۱	نیازها
۱۱	مانع‌ها
۱۳	پیکار حسین
۱۳	اشاره
۱۳	تصویر
۱۴	ضرورت درگیری
۱۴	تحلیل‌ها
۱۴	اشاره
۱۵	شهادت و شفاعت
۱۶	امر به معروف، مبارزه با ستم
۱۶	تشکیل حکومت
۱۶	ابعاد
۱۸	هدف و انتخاب
۲۰	ای پاک‌تر، ز آب

۲۱ پاورقی

۲۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه : صفائی حائری، علی، ۱۳۷۸ - ۱۳۳۰
 عنوان و نام پدیدآور : عاشورا/ علی صفایی حائری (عین. صاد)
 وضعیت ویراست : [ویرایش؟]
 مشخصات نشر : قم: هجرت، ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری : ص ۵۲
 شابک : ۹۶۴-۵۸۷۵-۸۸-۷۲۵۰۰ ریال ؛ ۹۶۴-۵۸۷۵-۸۸-۷۲۵۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس
 موضوع : عاشورا -- نقد و تفسیر
 موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ق ۶۱ - ۴
 رده بندی کنگره : BP۲۵۹/۶۸/ص ۲۷ ۱۳۸۰
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۳
 شماره کتابشناسی ملی : ۸۱-۱۶۶۸۷

مقدمه

تودر آن بیابان، تنها ماندی، لیکن، امیدوار. آنها، با آن همه طلسم قدرت و نیرو، ناامید، بر روی نیزه و شمشیر تکیه می دادند. تو، یک مرد، یک چراغ، آنها، مرده‌ها، مدفون ظلمت و تاریکی، نگهبان گور خویش. و تو، پیروزی. ظلمت، در انتظار پرتو مشعل هاست. در انتظار شعله‌ی بی پرواست. محرم ۹۳ [صفحه ۱۱]

زندگی صحنه‌ی پیکار هاست

اشاره

زندگی صحنه‌ی پیکار هاست. زندگی میدان مبارزه هاست. با این مبارزه هاست که انسان بارور می شود و شکل می گیرد و استعداد هایش را بیرون می ریزد. و با این پیکار هاست که انسان، آزادی اش را می یابد و راهش را می شناسد و خودش، در راه خودش و برای مقصد خودش، گام برمی دارد. این مبارزه ها و پیکارها با: ۱. شکل های گوناگون، ۲. انگیزه ها و زیربنای گوناگون، ۳. هدف های گوناگون، ۴. نیازها، ۵. و مانع ها و سدهای گوناگونی همراه هستند، و با همین هدف ها و انگیزه ها و شکل ها و موفقیت در برابر مانع هاست که پیکارها را نقد می زنند. آن پیکار و مبارزه ای به ارزش می رسد که با هدفی بزرگ شروع شود و با انگیزه ای پاک همراه گردد و در بهترین شکل ها رهبری ببیند. [صفحه ۱۲]

شکل ها

آن جا که دشمن، زیرک است و حتی در لباس دوست فرومی‌رود و چهره‌های گوناگونی از خود نشان می‌دهد، و هر لحظه به شکلی در می‌آید، ناچار درگیری با او هم شکل عوض می‌کند. این درگیری، گاهی در تمام جبهه‌ها و در مقابل تمام سنگرهاست، اما، ریشه‌ای ندارد و بر پای محکمی استوار نیست. نیازهایش را تامین نکرده و در نتیجه مجبور است که امتیاز بدهد. گاهی در یک جبهه و در برابر یک سنگر است، اما در همین قسمت ریشه‌ای و عمیق است. گاهی نه وسیع و گسترده است و نه عمیق و ریشه‌دار، سطحی و یک جانبه است، همچون یورش آذرخش. گاهی از وسعت و از عمق برخوردار است، گسترده و ریشه‌دار است. نیازها را می‌شناسد و برای تامین همه‌ی آنها می‌کوشد. فقط به داشتن هدف پاک و مقدس قانع نیست، که راه را می‌شناسد. و پاها و وسیله‌ها را همراه دارد، و از نقشه و طرح کلی هم، برخوردار است. این چنین درگیری عمیق و وسیعی، ناچار متحرک و پویاست، در برابر هر جبهه، جبهه‌ای دارد و در برابر هر سنگر، سنگری، و حتی در نقطه‌های ضعف دشمن سنگرهایی می‌سازد و از راه‌های غفلت او، وارد قلعه می‌شود و دشمن را در درون خود، درگیر می‌سازد و سازمانش را به هم می‌ریزد. به این قانع نیست که فقط سنگرهای او را جلوگیر باشد. به این قانع نیست که مدافع باشد، بلکه مهاجم است و ابتکار عمل را در دست دارد. این درگیری، دیگر در قالب اسم‌های فردی و اجتماعی و فرهنگی... نمی‌گنجد و با یک پا راه نمی‌رود. [صفحه ۱۳] اگر بخواهیم در یک کلمه برای این درگیری وسیع و عمیق و متحرک و پویا اسمی بگذاریم، از کلمه‌ی وسیع و عمیق و متحرک و پویای «جهاد» نمی‌توانیم بگذریم. این جهاد، روشنگری و فریادگری و پنهان کاری و درگیری نهایی را در خود دارد. این روشنگری محدود نیست. در میان دوست و دشمن، بزرگ و کوچک، زن و مرد، باید راه بیاید، لپه‌لک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة. تا آنها که نابود می‌شوند از روشنی و آگاهی نابود شوند و آنها که حیات می‌گیرند از آگاهی و روشنی، حیات بگیرند. و فریادگری، گاهی به خاطر رسوا کردن دشمن است و متزلزل کردن او، و گاهی به خاطر به دست آوردن یاور است و ایجاد زمینه برای خود. در هر حال، این فریاد باید در باد نباشد و از حلقوم ناشناس نباشد که فریاد در باد و فریاد ناشناس، سودی نخواهد داشت. و این است که ابوذر فریاد می‌زند نه دیگری. چون این ابوذر است که زبانش پشتیان دارد و رسول آن را به همه شناسانده است. و باز همین ابوذر است که در زمان عثمان فریاد می‌زند، نه در زمان شیخین، - ابوبکر و عمر - که زمینه‌ها آماده نیست و فریادش، فریادی در باد است. که در این هنگام نوبت پنهان کاری است. و پنهان کاری، در چنین دوره‌هایی مطرح می‌شود، که فریاد ناشناس است و مجهول و تنها و در میان گردباد و طوفان. و این پنهان کاری را نباید با بی‌کاری، اشتباه کرد، و این سکوت را نباید با سکون در هم ریخت، که آنها ساکت هستند، نه ساکن، و پنهان کار هستند، نه بی‌کار. [صفحه ۱۴] و درگیری نهایی، آن وقت بار می‌دهد که هدف شناخته و شناسانده شده و راه‌ها تا قله، ارزیابی گردیده و نیازها و وسیله‌ها به دست رسیده و نقشه‌ها آماده گشته است. هنگامی که نیازها، نیرو و نفرات و رهبری، تامین نشده باشند، ناچار هنگام درگیری باید امتیازها داده شوند. آنها که در موقعیت متزلزلی هستند و پایگاهی ندارند، ناچار به هر چیز چنگ می‌زنند و با هر کس قرار می‌گذارند. و این است که اگر عمری در راه تامین نیازها صرف شود، بهتر از این است که در انتظار قرارداده‌ها به آخر برسد و چشم به راه دیگران باشد. آنها که نیازها را تامین نکرده‌اند، بر فرض اگر گل بکارند، در باغ بیگانه کاشته‌اند، و اگر خرمن‌هایی به دست بیاورند، به انبار بیگانه سرازیر کرده‌اند. [صفحه ۱۵]

انگیزه‌ها

هر درگیری و هر پیکاری، چه در سطح خانه یا محله یا شهر یا کشور یا جهان، با عاملی همراه است و انگیزه‌ای دارد. انگیزه‌ی برخوردارها: ۱. ضرورت‌ها، ۲. آوازه‌گری‌ها و شعارها، ۳. خودخواهی‌ها، ۴. قدرت طلبی‌ها، ۵. و زیاده‌خواهی‌ها می‌توانند باشند. ضرورت‌ها، یعنی ضرورت آزادی، در جنگ‌های طبقاتی و آزادی بخش. و ضرورت اقتصادی در دو شکل مواد خام و مصرف. [۱]. و ضرورت سیاسی در همبستگی‌ها و پیمان‌های قبیله‌ای و یا ملی و آوازه‌گری‌ها، یعنی شعارها و تبلیغات و فتنه انگیزی

و به هم اندازی‌ها. و خودخواهی‌ها، چه فردی و چه قبیله‌ای و چه نژادی و ناسیونالیزی. و قدرت طلبی، مثل جنگ‌های خشایار شاه و درگیری قهرمان‌ها. و در برابر این درگیری‌ها و این انگیزه‌ها، درگیری‌های عقیدتی و [صفحه ۱۶] انگیزه‌های عالی است که در جهاد اسلامی نمونه دارد. انگیزه‌ی این جهاد از عالی‌ترین انگیزه‌های سابق، عالی‌تر است، چون درگیری‌های سابق در اوج، به خاطر آزادی و استقلال شکل می‌گرفت، در حالی که انگیزه‌ی اول جهاد اسلامی از این آزادی، وسیع‌تر و عمیق‌تر و انسانی‌تر است. این جهاد، براساس بینش و ایمان و توحید و رشد و تجارت استوار است. ۱. در جهان بینی اسلام، کار انسان می‌شود حرکت، نه خوردن و خوابیدن و خوش بودن، چون انسان برای اینها، به این همه استعداد نیاز نداشت، و در نتیجه دنیا می‌شود راه، نه آخور و عشرتکده و خوابگاه. و در این بینش سنگ‌های راه باید برداشته شوند و راه حرکت انسان باید هموار گردد. [۲]. این سنگ‌ها در درون انسان و در بیرون از او جا گرفته‌اند و باید انسان از تمام اینها آزاد شود و باید راه او از تمام اینها هموار گردد، حتی از آنها که راه او را با رفاه می‌بندند. این انگیزه‌ی اول جهاد اسلامی است که این گونه وسیع و عمیق و انسانی است. ۲. ایمان یعنی محبت بزرگ‌تر و عشق نیرومندتر [۳]. کسانی که الله را از خود، به خود نزدیک‌تر و مهربان‌تر و آگاه‌تر دیده‌اند، به او رو می‌آورند و به او می‌گروند. این ایمان و این گرایش و این عشق به حق، عشق به خلق و عیال الله را به دنبال می‌آورد. مگر نه این که اینها از او هستند، و او به آنها علاقه دارد، و اینها محبوب او هستند؟ [صفحه ۱۷] مگر نه این که عشق محبوب خدا، عشق خداست؟ مگر نه این که مجنون، سنگ لیلی را می‌بوسید، که پاسبان خان‌های محبوب بوده است و شبهایی را در آن کوی به صبح رسانده؟ پس با آن عشق، این عشق می‌آید و این عشق بی‌اثر نیست. هر کس که چیزی را دوست دارد رشد و بهروزی او را دوست خواهد داشت و با آنچه سنگ راه او هستند و مزاحم کار او، درگیر خواهد شد و بت‌هایی را که در هر رنگ و هر شکل، مانع کمال خلق هستند، کنار خواهد زد و دور خواهد انداخت [۴]. این قرآن است که انسان را از دست رفته و خسارت دیده می‌داند، مگر آن دم که با ایمان و با سازندگی و با استقامت و با سفارش به حق و به صبر، رسیده باشد. تنها عاشق صالح مبارز صابر، از خسارت رهیده است [۵]. ۳. آن کس که به ایمان رسید و از غیر حق رهید، کسی که از عشق و آزادی سرشار شد، به توحید می‌رسد و جز الله را حاکم نمی‌گیرد. کسانی که از خود آزاد شده‌اند، دیگران را تحمل نمی‌کنند. با آن ایمان و با این توحید، [۶] سازشگری و بی‌تفاوتی کنار می‌رود و با بت‌ها، درگیری پیش می‌آید، چون هر چه جز خدا در دل ما، در اجتماع ما، حاکم باشد، بت است [۷] و دشمن است و ما را محدود می‌کند و ما را راکد می‌سازد و ما را برای خودش می‌خواهد. [صفحه ۱۸] این رکود و محدودیت سرنوشت حتمی هر بت‌پرست بت‌ساز است و این سرنوشت مختوم، فاجعه‌ی انسان و مرگ اوست. ۴. اکنون که ناچار مرگ ما را انتخاب می‌کند، بگذارید ما، مرگی را انتخاب کنیم که آبهستن زندگی باشد. ما که ناچار کم می‌شویم، پس بگذار خود را بارور کنیم تا بتوانیم نیازهای گسترده‌ی خود را سرشار نماییم. ما که نیازهای زیاد و مواد کم داریم، باید این مواد را زیاد کنیم و کم‌ها را با چه می‌توان زیاد کرد؟ وقتی می‌خواهیم هزار تومان را زیاد کنیم، چه می‌کنیم؟ جز تجارت؟ و این است که به دنبال خریدار و بازاری خواهیم بود. و چه خریداری بهتر از خدا، که تمام وجود ما را خواستار است؟ که: ان الله اشتری من المؤمنین [۸]. و هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم. تؤمنون... و تجاهدون... [۹] و هل تربصون بنا الا احدی الحسنین [۱۰]. ما باید تجارتي را شروع کنیم که در هر حال بهره بدهد و فایده برساند و یکی از دو خوبی را همراه داشته باشد، احدی الحسنین. این دید و شوق و آن توحید و ایمان و بینش، انگیزه‌هایی هستند که جهاد اسلامی را پایه می‌گذارند و آن را به دوش می‌کشند. اینها و آن عوامل ضرورت و آوازه‌گری و خودخواهی و قدرت طلبی و زیاده‌خواهی، انگیزه‌ی درگیری‌ها هستند که تاریخ را به خون کشیدند و یا آن را از بن بست، رهایی دادند. [صفحه ۱۹]

هدف‌ها

هدف‌ها [۱۱] و آرمان‌هایی که مردان مبارز تاریخ را به راه کشید و گام‌های آنان را محکم و استوار ساخت، گذشته از خودنمایی‌ها

و تامین ضرورت‌ها و رسیدن به نان و عدالت و استقلال و آزادی محدود، می‌تواند هدف‌ها و آرمان‌هایی باشد که جهاد اسلامی را بارور می‌سازد و مجاهد مسلم را نیرو می‌دهد و مردان و قهرمانان اسلام را به خود می‌خواند. ۱. انسان می‌تواند رشد خود را آغاز کند و شکل خود را بیابد، اما عواملی در درون و در بیرون، او را مسخ می‌کنند و او را در شکلی دلبخواه درمی‌آورند. اینها آن گونه که می‌خواهند انسان را می‌سازند، نه آن گونه که باید. انسان باید براساس استعدادهایش شکل بگیرد، نه براساس هوس‌هایش. و با این دید، کسی می‌تواند به شکل دادن انسان دست بزند که از استعدادهای او، و از قلمرو استعدادهایش، آگاهی داشته باشد [۱۲]. و این است که هدف جهاد می‌شود، آزادی دادن، به خاطر شکل گرفتن و به خاطر رشد کردن، آن هم شکل و رشدی هماهنگ با استعدادها و برابر با [صفحه ۲۰] قلمرو وسیع و راه بلند انسان. [۱۳] و هدف جهاد می‌شود در آوردن ریشه‌ها و پاک کردن زمینه‌ها؛ ریشه‌هایی که به رشد سرطانی آنها و تضعیف اندام انسانی ما می‌انجامد. پرید الله لیحق الحق و یقطع دابر الکافرین [۱۴]. ۲. پس از به دست آوردن آزادی، مرحله‌ی شکل گرفتن و شکل دادن فرا می‌رسد. هدف تنها آزادی نیست که حتی از آزادی، آزاد کردن و بر آزادی مسلط کردن و از آزادی به عبودیت رساندن است. در آن لحظه که انسان از هستی‌اش آزاد می‌شود و شور رفتن می‌گیرد، در آن لحظه که پایش در زمین است و روحش مشتاق پرواز، در این لحظه آزادی است، که باید از این آزادی هم آزاد بشود و بماند. روح‌هایی که از انجماد یخ زدن، به گستردگی تبخیر رسیده‌اند و ظرف‌ها برایشان تنگ شده است و از محدوده‌ها آزاد گشته‌اند، اینها باید پس از آزادی، مهار شوند و سرپوش‌ها آنها را کنترل کنند و از آزادی آنها، حرکت و نورها به دست بیاید. اینها پس از آزادی از شکل‌ها و ظرف‌ها، پس از تبخیرها، دوباره مهار می‌شوند، و این بار، رسالت می‌یابند و نور و شور و حرکت می‌آفرینند. بارها گفته‌ام، عبد، آزاده‌ای است که مهار شده و کنترل گردیده. عبد آزاده‌ای است شکل گرفته نه اسیری در زنجیر. و این شکل ایده‌آل، همان دین است. و جهاد به خاطر شکل دادن، می‌شود همان جهاد به خاطر جایگزین کردن دین، که دین شکل ایده‌آل رشد انسان است. و قاتلوه‌م حتی لا تکون فتنه و یکون الدین کله لله [۱۵]. [صفحه ۲۱] با آنها بجنگید. تا فتنه‌ای نماند و دین برای خدا باشد. اوست که بهترین شکل رشد انسان را می‌شناسد و بر استعدادها و قلمرو استعدادهایش آگاهی دارد [۱۶]. ۳. آن عواملی که مانع آزادی و شکل گرفتن انسان بودند، پس از رسیدن انسان به این دو مرحله، بی‌کار نمی‌مانند و این است که جهاد می‌شود دفاع از شکل ایده‌آل رشد انسان. و جهاد می‌شود پاسداری از دین و نگهبانی از آن. و جهاد می‌شود درگیری با عامل‌هایی که از درون و بیرون تهدید می‌کنند و ضربه می‌زنند [۱۷]. ۴. آنها که شکل خود را انتخاب کرده‌اند، و دین را فرا گرفته‌اند و به آن چنگ زده‌اند، باید در کنار حادثه‌ها آبدیده شوند و همراه سختی‌ها، خود را سرشار و بارور کنند. چون در هنگامه‌ی سختی‌ها و ضربه‌ها و رنج‌هاست، که ضعف‌ها آشکار می‌شوند و کمبودها مشخص می‌گردند. در نتیجه، آنها که می‌خواهند بر روی خود، کاری شروع کنند، به نتیجه می‌رسند. آزمایش، به محنت افتادن - امتحان - به این خاطر است که نقطه‌های ضعف، معلوم شوند و کسری‌ها در دست بیایند. و این است که جهاد، با این هدف و برای بارور کردن و آماده کردن شروع می‌شود و آغاز می‌گردد [۱۸]. ۵. آنها که جز قدرت، جلوگیرشان نیست، باید قدرت جلوگیرشان باشد، ترس آنها را نگه دارد، و خشونت آنها را به خود بیاورد [۱۹]. [صفحه ۲۲] ۶. با این ترس و در این زمینه، روح‌های فراموشکار و فراری می‌توانند به خود بیایند و فراموش شده‌ها را به یاد بیاورند و از راه‌های به بن‌بست نشسته، باز گردند [۲۰]. ۷. هنگامی که یک قدرت در زمین سر بلند می‌کند، و فشار او و قدرت او انحراف‌هایی به وجود می‌آورد، برای جلوگیری از انحراف و برای ایجاد زمینه‌ی برای انتخاب انسان، باید درگیری به وجود بیاید تا تعادل‌ها برقرار گردند و انسان، امکان انتخاب داشته باشد [۲۱]. ۸. حتی اگر امکان تعادل نبود، ایجاد تزلزل مطلوب است. اگر درگیری به آن شکل نمی‌شد، ضربه زدن به این گونه مطلوب است [۲۲]. ۹. هر کس، مسئول دفاع از خویش است و پاسدار وجود خویش. پیش از آن که حصار قبر، او را در خود بپیچد، پیش از آن که قدرتی خویش را بریزد، او باید با خویش از خودش نگهبانی کند و خودش، خودش را دریابد [۲۳]. [صفحه ۲۳]

نیازها

هر درگیری، احتیاج به نیرو و نفرات و رهبر دارد، و این رهبر است که باید افرادش را بسازد و نفراتش را تربیت کند و به آنها نیرو برساند. هر چقدر هدف عمیق‌تر و پخته‌تر باشد، این رهبری سنگین‌تر و دقیق‌تر خواهد شد. برای رسیدن به نان و دستیابی به قدرت می‌توان از زد و بند و غارت هم استفاده کرد، اما هدف‌های آزادی و توحید... با پای اسارت و با دست شرک به جایی نمی‌رسند. برای ساختن مجاهدینی در سطح پایین می‌توان از دردها و رنج‌ها و محرومیت‌ها بهره گرفت و می‌توان از خفقان‌ها و فشارها نردبانی ساخت، اما برای هدف‌های بالاتر از رفاه و آزادی و عدالت، نمی‌توان با این پاها راه رفت و بر این دست‌ها تکیه داد. هر چقدر هدف‌ها عالی‌تر و عمیق‌تر و وسیع‌تر باشند، رهبر باید در تهیه‌ی نیرو و ساختن نفرات، رنج‌ها و صدمه‌های زیادتری ببیند و تمام کار را خود به عهده بگیرد. و از زد و بندها و ائتلاف‌ها بپرهیزد، مگر هنگامی که در سطح برتر و پایگاه محکم‌تری قرار گرفته باشد، و بتواند بهره‌برداری کند. رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه هنگامی با یهود، ائتلاف می‌کند که دارد از آنها، جزیه می‌گیرد و آنها در دست او و محکوم او هستند، نه در آن هنگام که اسیر و زبون و جزیه پرداز آنهاست. [صفحه ۲۴] آنها که در راه هدف‌های بلند، هدف‌هایی بالاتر از آزادی و عدالت و رفاه، هدف‌هایی در سطح رشد و توحید و از آزادی آزاد شدن، آنها که در راه این هدف‌ها خود کار نمی‌کنند و پاها را نمی‌سازند، ناچار طعمه می‌شوند. گفتیم آنها که نیازها را تامین نمی‌کنند مجبورند که امتیاز بدهند. این رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود که سیزده سال کوشید تا پای‌های بلند که او را تا آن قله‌ها می‌رسانند، فراهم کند. و این علی علیه‌السلام بود که بیست و پنج سال برای تهیه‌ی نفراتش کوشید تا این که از دل دشمنش فرزندها بیرون آورد. از ابوبکر، محمد را و از سعد بن عباده قیس را. و این هم رهبران دیگر بودند، مادام که خود پای خویشتن را نساختند، گام برنداشتند. اگر چه قرن‌ها بر آنها گذشت و آوار روزها و ماه‌ها و سال‌ها، بر سرشان ریخت که این آوار، سبک‌تر از آوار انتحار است و این راه، آسان‌تر از مرگ احمقانه است، که مهم رسیده نیست، مهم در راه بودن و درست رفتن است. این رهبران در این سطح، هدفشان دنیا طلبی نبود، هدفشان خوب شدن مردم نبود، که هدفشان ایجاد زمینه برای انتخاب انسان بود تا اگر بخواهند خوبی را انتخاب کنند و خود به پا بایستند و با میکروب‌ها و طاعون‌ها درگیر شوند و آنها را کنار بریزند. و همین تغییر و همین تفاوت در هدف بود که آنها را از ضعف اعصاب و سل سینه و زخم معده نجات داد و راهشان را به نور بست. آن کس که می‌خواهد مردم خوب بشوند و می‌سوزد و خوبی را نمی‌بیند، خواه و ناخواه، تمام می‌شود. اما آن کس که می‌خواهد زمینه‌ها را فراهم کند و برای آنها که می‌خواهند راهی بگذارد و تضادی را به وجود بیاورد، این چنین روحیه‌ای همیشه موفق است و همراه با مقصود. آن هدفی که بزرگ‌تر است، نیروها و نفرات ساخته شده‌تری می‌خواهد و [صفحه ۲۵] به پای خویش نیازمندتر است، که با پای بیگانه نمی‌توان راه رفت و با چراغ آنها نمی‌توان به مقصد رسید، که چراغ آنها، راه خودشان را روشن می‌کند و در نتیجه آنها که در هدف و در راه و در روشن ساختن افراد، با آنها تفاوت دارند، نمی‌توانند از آنها بهره بگیرند که بهره‌ی آنها خواهند گردید. برای این هدف‌های بزرگ، رهبر باید انگیزه‌های بزرگ را به وجود بیاورد و مانع‌هایی را که در روحیه‌ی سربازانش خانه گرفته‌اند بیرون بریزد، که این مانع‌ها سخت مزاحم هستند و جای پای مزاحم‌های خارجی هم می‌گردند و دستاویزی برای آنها هم خواهند شد. [صفحه ۲۷]

مانع‌ها

این مانع‌ها، مانع‌های بزرگی هستند، عشق به زندگی، عشق به دنیا و جلوه‌ها، ضعف‌ها، ترس‌ها، گرفتاری‌ها و مشکلات، منفعت طلبی‌ها و حیرت‌ها... اینها، روحیه‌های بزرگ و آماده را درهم می‌شکنند. مخصوصاً آن جا که رهبر می‌خواهد افرادش با تفهیم و

انتخاب شروع کنند، نه با تلقین و انضباط و سختگیری. و این است که باید به جای کوچک کردن مشکلات، دل آنها را بزرگ کند و به جای تضعیف کردن و کم شمردن دشمن، اینها را زیاد بنماید. تا دشمن با تمام قدرت‌هایش چشم آنها را نگیرد و دلشان را نلرزاند. ۱. انسان بیش از هر چیز، خودش را می‌خواهد. تا عشق بزرگتری در او ننشیند، تا نزدیک‌تر از خودش را نبیند، نمی‌تواند از خودش بگذرد و جاننش را بدهد. البته می‌توان با تلقین‌ها و شعارها، افرادی را تحریک کرد و به راه انداخت و به پیشباز مرگ فرستاد، حتی سربازان آلمان نازی، با کمر بند باروت روی ریل‌های قطار دشمن می‌خوابیدند و واگون‌های تسلیحات او را به هوا می‌فرستادند. اینها سربازانی بودند که نه به خاطر آزادی و عدالت، بلکه به خاطر تبلیغات نژاد پرستی و شعارهای گرم، به جوش آمده بودند و جان خود را به روی دست گرفته بودند. آنها که نمی‌خواهند از دیگران پل بسازند، بلکه می‌خواهند هر کس با [صفحه ۲۸] مرگش برای خودش نردبانی بسازد و از مرگش بهره‌ای بردارد و در مرگش ادامه بیابد، اینها باید با شناخت‌ها و عشق‌های بزرگ‌تری افراد خود را همراه کنند و با این دید آنها را بسازند. در این سطح آنها که می‌بینند در این چند ساله پالایشگاه کثافت بوده‌اند و آخر سر هم طعمه‌ی خاک، به خود می‌آیند که از خود بهره بگیرند و خویشتن را در راهی بگذارند که مرگش زندگی است و فنایش بقا، و نیستی‌اش، آغاز هستی‌ها... الف: اینها با انتخابشان ادامه می‌یابند و این است که مرگی ندارند. کسانی که مرده‌ها را انتخاب کرده‌اند، مرده‌اند هر چند که نفس بکشند، و آنها که زنده‌ی حی قیوم را خواسته‌اند، زنده‌اند و حیات دارند گر چه نفسی نداشته باشند [۲۴]. ب: اینها با جان خویش تجارت می‌کنند و این گونه کم‌های محدود به هفتاد ساله را زیاد می‌نمایند و بارور می‌سازند [۲۵]. ج: اینها می‌بینند اگر مرگ را انتخاب نکنند، مرگ انتخابشان می‌کند و این است که بازیچه‌ی مرگ نمی‌شوند و از مرگ بازیچه می‌سازند. و از مرگ نردبانی برای عروج، عروجی تا اوج‌ها [۲۶]. ۲. آنها که از خویش گذشتند، دیگر دنیا و جلوه‌هایش، جلوگیرشان نیست. این دل‌هایی که دریاها در میانش قطره‌ای است، اسیر این قطره‌ها و این سراب‌ها نخواهد گشت. الف: اینها خود را شناخته‌اند و عظمتشان اسیر حقارت‌ها نیست. ب: اینها وسعت هستی را دیده‌اند و دنیا را از بالا نگاه کرده‌اند و این است [صفحه ۲۹] که دنیا هم برایشان یک توپ است [۲۷] که بچه‌های بزرگ‌تر مشغولش هستند و توپ بازی در فضا را شروع کرده‌اند و اسیرش شده‌اند. به جای این که حاکم بر آن باشند، محکومش شده‌اند و بازیچه‌ی بی‌قرارش. ج: اینها عشق بزرگتری دارند و این است که از دنیا نمی‌گذرند، که با دنیا تجارت می‌کنند. نمی‌گویند دنیا بد است، که دنیا برایشان کم است، نیاز عظیم آنها را برآورده نمی‌کند و این است که می‌خواهند زیادش کنند، از آن بهره‌بستانند [۲۸]. اینها با این تجارت از دنیای به سختی پیچیده، دنیای راحتی می‌سازند. و با این گذشت و بهره‌برداری، به نشاطها و لذت‌هایی هم دست می‌یابند. ۳. ترس نتیجه‌ی عشق و وابستگی است. آنها که به عشق بزرگ‌تر رسیده‌اند و از عشق‌های کوچک آزاد شده‌اند فقط ترسشان از اوست. ترسشان از جدایی اوست. از چیز دیگر نمی‌ترسند، که به چیزی دیگر دل نبسته‌اند [۲۹]. قدرت‌ها با تمام عظمتشان از این روح‌های عظیم چه می‌توانند بگیرند و به اینها چه می‌توانند بدهند. و با اینها چه می‌توانند بکنند؟ اینها که مرگ برایشان ابتداست و به گفته‌ی جادوگران فرعون، مرگ برایشان انقلاب [۳۰] است، دیگر از چه چیز وحشت خواهند داشت و از چه چیز خواهند ترسید؟ [صفحه ۳۰] بگذرد از این که ترس برای اینها ایجاد قدرت می‌کند، آنها که از چیزی می‌ترسند، در برابرش مسلح می‌شوند و برای درگیری با آن آماده می‌گردند. ۴. ما هنگامی که می‌خواهیم با پای خودمان این همه راه برویم و با دست ضعیف خودمان می‌خواهیم سنگ‌های بزرگ را برداریم، ناچار عقب می‌نشینیم و کنار می‌رویم و اگر جلو هم بتازیم، ضربه می‌خوریم و خرد می‌شویم، اما هنگامی که با دست حق و با نصر او و با فتح او همراهیم دیگر وضعی نیست. هنگامی که ما در راه هستیم، ناچار از تمام هستی مدد می‌گیریم و تمام هستی کمک ماست. هیچ‌گاه میان انسان و طبیعت و الله، مرز بسته نمی‌شود. هنگامی که انسان در راه بود، از تمام اینها مدد می‌گیرد. و این است که نیرومند می‌شود و وضعی نمی‌بیند. با این توضیح دیگر معجزه‌ها و کمک‌های الهی مسئله‌ای نیست، که انسان، در راه از تمام بهره‌ها استفاده می‌کند. آنها که با قانون‌های حاکم بر هستی هماهنگ‌اند، از تمام آنها بهره

برمی‌دارند، و معجزه‌ها به راحتی توضیح می‌یابند. تمام طبیعت معجزه‌ای است که با آن مأنوس شده‌ایم و تمام معجزه‌ها طبیعت‌هایی هستند که با آن انس نداشتیم. معجزه، طبیعت نامأنوس است و طبیعت معجزه‌ی مأنوس. ۵. هر کس در هر راهی با مشکلاتی رو به روست. مگر خوردن و خوابیدن، خود مشکلاتی ندارند؟ اکنون که در هر راه، رنجی هست، بگذار رنجی را بپذیریم که سودی داشته باشد و بهره‌ای بیاورد. برای آنها که در بن‌بست نیستند، فشارها و سختی‌ها، سرعت می‌آفریند. برای آنها که آماده‌ی ورزشند، فشارها و وزنه‌ها ورزیدگی می‌آورد و قدرت می‌سازد و این است که رنجی نیست و صدمه‌ای نیست. در دنباله‌گیری اینها نباید سستی بورزید. اگر شما رنجی می‌بینید آنها هم همانند شما رنج [صفحه ۳۱] می‌بینند، اما شما از حق امید دارید که آنها ندارند [۳۱]. آنها رنج دارند و امید ندارند. شما امید دارید و رنجتان مباد. ۶. آنها که منفعت‌ها را می‌خواهند و جایگاهش را نمی‌دانند، به حیرت می‌افتند و عقب می‌ایستند. اگر بهره‌ای بود، می‌سوزند و اگر صدمه‌ای بود، زبان به شماتت می‌کشایند. [۳۲] هنگامی که بهره‌ها مشخص شدند و راه‌ها به مقصد رسیدند. و سود و زیان، سود بود و ضرری نبود.... برد و باخت، برد بود، باختی نبود، دیگر منافق منفعت طلب هم که باشی به حیرت نمی‌افتی و راه را می‌شناسی. اینها مانع‌هایی بودند که فرا راه مجاهد می‌ایستادند و او را به خود می‌گرفتند و دستاویزی برای مانع‌های بیرون و مزاحم‌های شیطان می‌شدند. و این است که باید رهبر با آگاهی درمانشان کند. و فقط به تلقین‌ها و شعارها تکیه ندهد، که تلقین‌ها، مسخ شخصیت انسان و نفی انتخاب او هستند. [صفحه ۳۵]

پیکار حسین

اشاره

ای ماه‌ای ماه بی‌شکيب، امشب بیا تا من و تو، گفت و گو کنیم. ده روز پیش، دیدم از آن گوشه سر زدی. آن روز، در انتهای غروب، زار و ناتوان، از رنگ سرخ شفق، شرمگین شدی. ده شب گذشته از آن روز، اما هنوز مضطرب و سرشکسته‌ای. آن روز، خون شفق، پیغام مرگ داشت. این اضطراب تو، آیا پیغام دیگری است؟ ای ماه، گویا از انتهای چشم سیاهت، اشک سفید می‌جوشد. ای ماه، با من سخن بگو. آیا، این اشک هم پیغام دیگری است؟ [صفحه ۳۶] با من بگو از آنچه در آن روز دیده‌ای. روزی که دست شفق بر تو خون کشید. روزی که پشت تو هم چون کمان خمید. روزی که از سیاهی چشم بزرگ تو، یک قطره اشک ریخت. ای ماه، ای ماه بی‌شکيب، گر چه زبان تو در انتهای حنجره است، تاب خورده است. لیکن پیداست در عمق چشم تو، سری نهفته است. من، در میان مردمک چشم تار تو، می‌بینم آن چه را که زبان تو، لال از اوست. من از نگاه خسته‌ی تو، می‌خوانم آن سر نهفته را. گر چه نگاه چشم تو، تار و شکسته است. ای ماه، از نگاه تو پیداست. خون عیب. با نعش‌های شهادت. با خیمه‌های به آتش کشیده‌ی مبهوت. ای ماه، در نگاه تو پیداست، اندوه مبهم آوارگان مرگ، با غربت مسلم آن کاروان خون، [صفحه ۳۷] در وسعت مکدر آن دشت سوگوار. ای ماه، در نگاه تو پیداست، اشک فرات، و چشم‌های پر از حرف! با نیزه‌های پر از بار. ای ماه، اینها در انتهای چشم تو پیداست. بیخود نکوش تا پلک‌های سنگی خود را بر روی چشم‌ها بغلطانی. من، در میان مردمک چشم تار تو، می‌بینم آن چه زبان تو، لال از اوست. من در میان آینه‌ی چشم‌های تو، می‌خوانم. راز شفقرا از اضطراب از یک قطره اشک را... محرم ۹۳ [صفحه ۳۹]

تصویر

زندگی صحنه‌ی پیکار است. زندگی میدان مبارزه‌هاست. این پیکارها و مبارزه‌ها، آن پیکار و مبارزه‌ای ارزش می‌گیرد که با انگیزه‌ای پاک آغاز گردد و برای آرمانی عظیم به وجود آید و به خاطر عقیده‌ای ارجمند دنبال گردد. مبارزه و پیکار مقدس، انگیزه و عقیده‌ای مقدس می‌خواهد. زندگی انسان، چیزی نیست جز همین عقیده و جهاد در راه آن و کوشش برای گسترش آن. «ان

الحيوة عقيدة و جهاد» انسان آگاه، انسانی که هستی را شناخته و نقش انسان را شناخته و جهت حرکت هستی و انسان را شناخته، به این عقیده می‌رسد که: در این کاروان متحرک هستی، رکود، کم‌تر از عقبگرد نیست و عقبگرد جز «تنهایی» نیست. و «تنهایی» در کویر هستی، جز مرگ نیست. و به این عقیده می‌رسد که انسان باید بارور گردد، و شکل خود را انتخاب کند و جهت بگیرد، و در درون او، و در جامعه‌ی او، جز حق حاکمی نماند. به دنبال آن شناخت و این عقیده، آن جا که می‌بیند طاغوتی به سرکشی برخاسته و طاغوتی خلق را به بند کشیده و استعدادهای را، را کد گذاشته تا از [صفحه ۴۰] آنها بهره‌ی بستانند، در آن جا آرام نمی‌نشیند. برای گسترش حکومت حق، در درون انسان و در جامعه‌ی او، کوشش می‌کند و برای این درگیری، به نیازها می‌اندیشد و برای تامین آنها تلاش می‌نماید. حسین علیه‌السلام، انسانی آگاه، انسانی معتقد، انسانی راه رفته است. او با طاغوتی روبروست که خلق را برای خود می‌خواهد و آنها را پل خویش می‌شمارد و از آنها بیشترین بهره‌ها را طلبکار است. و برای این بهره‌برداری، آنها را به رذالت کشانده. شخصیتشان را شکسته، با سرگرمی‌ها تخدیرشان کرده است. حسین علیه‌السلام، این انسان آگاه، این آگاه آزاد، و این آزاد مسئول برای این آزادی و آن حکومت، مبارزه‌اش را شروع می‌کند. [صفحه ۴۱]

ضرورت درگیری

این مبارزه، این درگیری،، قطعی است. و این درگیری، نه به خاطر سلطنت و پیروزی و نه به خاطر قدرت و خودنمایی است. این درگیری، ادامه‌ی آن بینش‌ها و آن شناخت‌ها و آن عقیده‌هاست. این دو بینش، این دو روحیه، ناچار درگیر می‌شوند. و حسین برای این، درگیری حتمی، به پا می‌خیزد و برای تهیه‌ی یاور می‌کوشد، چون در آن روز، تسلیحات ساده بود، نیرو و نفرات همراه هم بودند. تسلیحات مسئله‌ای نبود. حسین علیه‌السلام به شهرهایی نامه می‌نویسد. در کوفه کارهایی شروع می‌کند، و آن گاه که خواستگاری کوفه و نامه‌هایشان را دریافت می‌کند، مسلم را برای ارزیابی، فقط برای ارزیابی [۳۳] می‌فرستد. و خود، در جست و جوی یاورانی دیگر از مدینه بیرون می‌آید و به مکه روی می‌آورد. و در این شهر مادر، سنگر می‌گیرد، و سپس به ناچار از مکه به سوی کوفه می‌آید و آن گاه به سوی نینوا و در این نینوا، با خون، نقش‌ها می‌زند و با مرگ، درس‌ها می‌دهد؛ نقشی بر چهره‌ی افق و درسی در کلاس تاریخ. [صفحه ۴۲] آن روز عصر، از دل هر سنگ سخت جان، خون عیبط، به راه افتاد. وقتی که خورشید آسمان، از روی نعش‌های مقدس عبور کرد، ناچار دامن زردش به خون نشست. آن روز عصر، پرده‌ی آبی آسمان، با خون دامن خورشید، سرخ شد. و افق، این مرد پایدار، با رخت سرخ، در خیمه‌ی سیاه شب افتاد. آن شبوقتی نسیم مرگ، از نینوا گذشت، از نعش‌های بتاول نشسته، در زیر آفتاب، هنوز، خون می‌چکید و پروانه‌های عطر، از روی دست‌های نسیم، می‌گریختند. آن شبوقتی که ماه، از وسط آسمان گذشت، لرزید. لرزید و در کنار افق افتاد. و افقین مرد پایدار، با یک نگاه به دست آورد. پشت زمین، در زیر بار امانت شکسته است، محرم ۹۳ [صفحه ۴۳]

تحلیل‌ها

اشاره

از این حرکت موتور [۳۴]، و از این داستان خون، تا به حال تحلیل‌هایی شده، تحلیل‌هایی نه چندان نزدیک و همدم، بل در برابر و مخالف با هم. شهادت، شفاعت، امر به معروف، جلوگیری از ظلم، انقلاب و تشکیل حکومت. و این تعجب ندارد، که: این داستان کوتاه، اما به بزرگی تاریخ، یک بعد ندارد و یک جهت ندارد، و این است که هر کس، آن را به گونه‌ای می‌بیند. این داستان، همچون دشت نیست، که نشسته تا آخرش را بینی و کرانه‌هایش را در آغوش نگاهت بنشانی. این داستان، داستان کوه است [۳۵] آن

هم کوهی به عظمت تاریخ. و این است که هر چقدر بالاتر بروی، بیشتر می‌بینی. در حالی که بیش از یک بعدش را ندیده‌ای. و آن دم که بر قلعه‌اش عروج کنی، تازه، خودت را فراموش می‌نمایی و تحلیل‌هایت را از دست می‌گذاری. مگر آن که از دور، تحلیلش کنی و از سایه‌اش، اندازه‌اش را بگیری و با فشارش، تا امروز و با ادامه‌اش، در نسل‌ها، تقدیرش کنی و از نشانه‌ها و [صفحه ۴۴] علامت‌ها، تخمینش بزنی. دورهای نزدیک و بزرگ‌های فشرده را این گونه می‌توان فهمید. [صفحه ۴۵]

شهادت و شفاعت

حسین آمد تا کشته شود، تا شفیع ما باشد. تا آبروی ما باشد حسین آمد تا با خون خود، نهال دین را آبیاری کند. قتل او، شهادت او به نفع اسلام بود [۳۶]. این دو تحلیل، به این گونه، همان رضایت به قتل حسین است و خشنودی از شهادت اوست. که در زیارت او می‌خوانیم: لعن الله امه قتلک. لعن الله امه ظلمتک. و لعن الله امه سمعت بذلک، فرضیت به [۳۷]. این دو توضیح، به این گونه، با این جمله‌های زیارت عاشورا، ناسازگار است. یا ابا عبدالله... لقد عظمت الرزیه، و جلت و عظمت المصیبه بکم علینا، و علی جمیع اهل الاسلام و جلت و عظمت مصیبتک فی السموات علی جمیع اهل [صفحه ۴۶] السموات. قطعاً، وجود امام برای دین، پرنمتر و برای یزید خطرناک‌تر است. این درست که مرگ او مجاهد می‌سازد، اما باید دید زندگانی او، هم بیشتر و هم بهتر سازندگی ندارد؟ صرف این که کسی جانشین او هست و خداوند، دیگری را معین کرده، از بزرگی مصیبت نمی‌کاهد. آن جایی که مرگ عالم، شکافی می‌آورد که چیزی آن را پر نمی‌کند، معلوم است که مرگ امام و فقدان رهبر، چه گرفتاری‌ها می‌آورد. مگر عالم، جانشین ندارد، اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمه لا یسدها شیء [۳۸]. وجود امام، جگر گوشه‌ی رسول، نور چشم فاطمه، و ادامه علی علیه‌السلام برای یزید، و دستگاه اموی آن قدر خطرناک و ضرر آمیز بود که یزید با تمام وجودش، برای نابودی او کوشش‌ها کرد و تا خونش را نریخت آرام ننشست. ما باید آگاه باشیم که نفوذ پیشوایان و شخصیت اجتماعی آنها در یک سطح نبوده، حتی درجات آنها در یک سطح نیست. ما می‌بینیم، آن جا که عظمت و نفوذ و شخصیت علی علیه‌السلام برای پنج سال، شب و روز، سپاه او را به بیابان‌ها می‌کشد و در برابر معاویه، به پا می‌دارد و معاویه‌ی تدارک دیده را به فرار نزدیک می‌کند، در همان وقت شخصیت امام حسن علیه‌السلام در برابر معاویه کاری از پیش نمی‌برد و حتی سپاه آماده‌ی نخيله، از گرد او متفرق می‌شوند و خنجر در پایش می‌گذارند. این پراکندگی، دلیل نبود سیاست و لیاقت نیست، که علی علیه‌السلام در چشم‌ها، جایی را گرفته که امام حسن علیه‌السلام آن جایگاه را ندارد و او در دل‌ها به عظمتی رسیده، که هنوز دیگران به آن نرسیده‌اند. [صفحه ۴۷] و این است که شخصیت حسین علیه‌السلام را پیشوای دیگری پر نمی‌کند. بوسه‌های رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر چهره‌ی حسین علیه‌السلام نقش دارد و جای پای حسین علیه‌السلام بر دوش رسول، چشم‌ها و حافظه‌ها را با خود، گواه دارد [۳۹]. مصیبت فقدان حسین علیه‌السلام، این نور بزرگ و این خون خدا، بزرگ‌تر از آن است که ما می‌فهمیم. جایی که از دل سنگ، خوه عیبط، خون تازه می‌چکد و تمام هستی مصیبت می‌گیرد [۴۰]، چه می‌توان گفت، جز همان که گفته‌اند. لقد عظمت الرزیه و جلت و عظمت المصیبه. بدون شک، شهادت و شفاعت، همراه حرکت حسین هست، و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و رسولان پیشین به اینها گواهی داده بودند و از اینها سخن گفته بودند. آری، این شهادت، انتخاب حسین است و این شفاعت نتیجه‌ی کار عظیم او. شهادت، انتخاب است، نه هدف و شفاعت نتیجه است، نه مقصد. تمام مطلب در همین نکته، نهفته است که انتخاب با هدف، تفاوت دارد. گاهی انسان، کاری را انتخاب می‌کند و هدفش چیز دیگر است. امیر کبیر، هنگامی که در فین کاشان به مرگ مجبور می‌شود، آن نوع مرگ - رگ زدن - را انتخاب می‌کند. این گونه مردن، انتخاب اوست در حالی که هدفش نیست. هدفش زندگی است و آرزویش در دارالفنون... همین طور اثر، با هدف تفاوت دارد. کسی که در راه اطاعت گام برمی‌دارد، به کرامت‌ها و قدرت‌هایی می‌رسد، در حالی که خودش آن را نمی‌خواهد، و در حالی که هدفش جز قرب حق نبوده است. من هنگامی که چراغ

را روشن می‌کنم تا راه را بیابم، ناچار، در کنار [صفحه ۴۸] روشنایی، حرارت هم به دست می‌آید، در حالی که هدف، یافتن راه است، نه گرمای چراغ. شفاعت، همراه این انتخاب بزرگ هست و شهادت بهترین انتخاب است، در حالی که رضایت به مرگ و به شهادت او هم در کار نیست، فقدان او بزرگ‌ترین مصیبت است، که شفق را غمگین کرد و سنگ‌ها را به خون نشانده. [صفحه ۴۹]

امر به معروف، مبارزه با ستم

حسین علیه‌السلام آمد تا کجیهای یزید را بزاید. او برای امر به معروف به راه افتاد، و به خاطر نهی از منکر قد برافراشت. حسین علیه‌السلام آمد تا از ستم، جلوگیری باشد. آمد تا کاخ ستم را واژگون کند. او در این راه قیام کرد و سکوت را نخواست. در جمله‌هایی از کلمات امام، به این توضیح‌ها می‌رسیم. [۴۱] بدون شک او امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم را در برنامه دارد. او بی‌تفاوت و سازشگر نیست و برای رسیدن به حق، از هیچ باک ندارد، و جان را به روی دست دارد، حتی آن که بر مرگ زند خنده علی اصغر اوست. با این توضیح‌ها، چند سوال هست. اگر یزید امر به معروف را می‌پذیرفت و بدی‌هایش را کنار می‌ریخت و از ستم کناره می‌گرفت، آیا حسین علیه‌السلام او را می‌پذیرفت و با او بیعت می‌کرد؟ این چنین بیعتی، تا چه وقت ادامه می‌یافت؟ حسین علیه‌السلام در حالی که می‌توانست حکومت اسلام را به دست بگیرد و به خلافت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برسد، آیا باز هم یزید را تحمل می‌کرد؟ آن هم یزیدی را که در سطح ابوبکر و عمر بود و آن بوزینه بازی و شرابخواری را نداشت؟ [صفحه ۵۰] امام، امیرالمؤمنین، در خطبه‌ی شششنبه، به این سوال‌ها جواب می‌دهد، که: دیگران خلافت را به خود بسته‌اند و آن را به زور پوشیده‌اند. این آسیاب بدون آنها نمی‌چرخد. آنها درختی هستند که پرنده بر آن پر نمی‌گشاید. آنها کوهی هستند که سیلاب دانش در کنارشان جاری است. آنها با آن احاطه و با این جوشش می‌توانند پاسخگوی نیازها، و رهبر و پیشوای خلق باشند. حسین علیه‌السلام برای یک لحظه، یزید را تحمل نمی‌کند، همان طور که علی، اگر یاری‌اش می‌کردند، با اولین آنها یک لحظه همراه نمی‌شد. با این جواب، می‌یابیم که حسین علیه‌السلام برنامه‌ای بزرگ‌تر و سنگین‌تر در پیش روی دارد، و این برنامه همان طور که با شهادت و شفاعت همراه بود، با امر به معروف و مبارزه با ستم نیز همراه است. اما در همین سطح متوقف نمی‌ماند که هنوز قله‌های بلندتری پیش رو دارد، و راه‌های طولانی‌تری در زیر پا. [صفحه ۵۱]

تشکیل حکومت

حسین علیه‌السلام آمد تا اساس خلافت غاصبانه‌ی اموی را درهم بشکند، او آمد تا بر ویرانه‌ی حکومت موجود، حکومت اسلامی را طرح بریزد. حسین علیه‌السلام برای این مهم گام برداشت. گام‌های بلند او نشان دهنده‌ی این خواست بزرگ و این آرمان بلند هستند. این تحلیل، با تمام توضیحاتش، گرفتار مسئله‌ی علم امام است. هنگامی که امام می‌داند مرگ در پیش است، هنگامی که می‌داند او را می‌کشند و تا خون دلش را نریزند، آرام نمی‌شوند، هنگامی که شهادت و اسارت را می‌داند و از پیش با آن روزها آشناست پس تشکیل حکومت یعنی چه؟ برهم زدن خلافت یزید، چه معنا می‌دهد؟ در برابر این سوال‌ها، طرفداران این طرح مجبورند در غیر این فرض سخن بگویند و داستان نینوا را از دیدگاه زمینی و مجرای طبیعی مطالعه کنند و مجبورند قیام حسین علیه‌السلام را به دو قسمت آزادی بخش و دفاعی تقسیم کنند و توضیح بدهند. در قیام دفاعی، دیگر هدف مطرح نیست و آگاهی و اطلاع از پیشامدها نقشی ندارد و حتی این قیام، هیچ اثری هم که نداشته باشد، مسئله‌ای نیست. [صفحه ۵۲]

ابعاد

باید گفت، این تحقیقات، با تمام ارزشی که می‌تواند به دست بیاورد، نمی‌تواند تمام مسائل را حل کند، و نمی‌تواند عقده‌گشا

باشد. داستان طف، ابعاد گوناگون دارد. ۱. خطبه‌های انقلابی و نامه‌های دعوت به شهرها [۴۲]. ۲. کناره گیری از درگیری با والی مدینه و مکه، و کناره گیری از شروع جنگ [۴۳]. ۳. طرز بیرون آمدن با آن همه غوغا و جنجال [۴۴]. ۴. گرفتن اموال و هدایای یزید در میان راه [۴۵]. ۵. طرح کناره گیری و استسلام، آن هم حتی پس از مرگ دوستان و خویشان [۴۶]. در کنار این وجهه‌های گوناگون، سوال‌هایی هست که آیا امام با این حرکت‌ها هدفی دارد یا نه؟ اگر هدفی در پیش است، چیست؟ آیا شهادت و شفاعت؟ آیا مبارزه با ستم و امر به معروف؟ آیا مبارزه برای حکومت ولو این که یزید در سطح ابوبکر باشد؟ کدام یک از این هدف‌ها با طرز بیرون آمدن امام از مکه و با طرح کناره گیری او، در آخر سازگاری دارد؟ آیا حسین از تنهایی خود خبر ندارد؟ آیا با توجه به این تنهایی، در میان راه [صفحه ۵۳] و پس از شهادت مسلم، باز حرکت برای حکومت توضیحی می‌یابد؟ ما از دیدگاه طبیعی و مجرای زمینی هم که نگاه کنیم، همان حرف‌ها که می‌گفتند، طبیعی‌ترین حالت‌های اهل کوفه را نشان می‌داد. فرزدق می‌گفت: دل‌هاشان با تو و شمشیرهاشان، بر روی توست. ابن عباس، مرد بیدار و واقع بین است، که دور از علم امام و پیش از شهادت مسلم، رجعت کوفه را پیش بینی می‌کند و این بی‌وفایی مسئله‌ای نیست که بر امام مخفی مانده باشد. گیرم که الکوفی لا یوفی، مدرکی نداشته باشد، در این مسائل مدرک نمی‌خواهیم، که: آفتاب آمد دلیل آفتاب. تجربه‌های مداوم این مسئله را نشان داده بود که آن باورها، پاهایی نیستند که بتوانند بار سنگین حکومت علوی را به دوش بگیرند. ما از دیدگاه طبیعی هم که نگاه بکنیم و علم امامت را هم کنار بگذاریم، باید حسین علیه‌السلام، هنگامی که از رجعت اهل کوفه و از شهادت مسلم آگاه می‌شود، بازگردد و به سویی دیگر برود و یا پنهان بماند و در پنهان زمینه‌هایی را بسازد، همان طور که محمد حنفیه گفته بود: [۴۷] اما حسین این گونه عمل نمی‌کند و با آگاهی کامل از اوضاع، انا لله گویان، به راه خویش ادامه می‌دهد و از راه باز نمی‌گردد. این مسائل و این ابعاد، به این گونه تحلیل نمی‌شوند و توضیح نمی‌گیرند، به ویژه آن جا که سوالهای دیگری درباره‌ی جبهه گیری امام در برابر معاویه هم طرح شود، که چرا حسین علیه‌السلام در مدت ۱۲ ساله سلطنت معاویه گامی برنداشت؟ آیا معاویه زیرک بود و امام توانی نداشت؟ آیا معاویه نمی‌گذاشت عاشورا به وجود بیاید؟ آیا در مدائن نمی‌شد عاشورایی به پا کرد؟ آیا معاویه داستان را دگرگون می‌کرد و نتیجه‌ی انقلاب را می‌ربود؟ آیا با انقلاب عاشورا، [صفحه ۵۴] حکومت به چه کسانی رسید؟ آیا پس از مرگ یزید، به علی بن الحسین رو آوردند؟ آیا به سوی مصعب و مروان نرفتند؟ ما برای توضیح قیام امام، در زمان یزید و سکوت او در زمان معاویه، توضیح‌هایی داریم. از سیاست معاویه و خامی یزید، از فساد عملی یزید و شیطنت پنهان معاویه، از آماده نبودن جو سیاسی و خام بودن توده. در حالی که یزید کمتر از معاویه نیست. یزید کسی است که تمام یاران حسین را از او گرفت و او را تنها در کنار فرات به خون نشانده. باید گفت ابن‌زیاد، حلقه‌ای است که در دست یزید کاربری دارد. او تیغی است که همراه یزید، برنگی دارد. او بدون تکیه به شام برای یک لحظه هم در برابر مصعب دوام نیاورد. بیچاره فراری شد و در خانه‌ی مسعود بن عمرو رفت و لباس زنش را پوشید و از غذایش خورد و ناله برداشت که مرا بگذار و مرا بیرون نکن [۴۸]. ما یزید را سگ‌باز و غافل و نادان معرفی می‌کنیم و حسین علیه‌السلام را در دست او گرفتار نشان می‌دهیم. غافل از این که اگر یزید این بود، این قدر ضعیف بود حسین می‌بایست او را زمین می‌زد و از کار دور می‌انداخت [۴۹]. برای چنین یزید غافلی، شمشیر لوطی‌ها کافی بود تا چه رسد به تدبیر حسین علیه‌السلام. یزید با تمام دقت آماده است و کاملاً بر اوضاع مسلط است. در مدینه حسین را به بیعت می‌خواند. در مکه در جایگاه تبلیغاتی حسین علیه‌السلام نقشه‌ی مرگ او را می‌کشد. در کوفه یارانش را متفرق می‌کند. در نینوا مدت‌ها - ده روز - او را محصور می‌سازد و آن گاه او را به مرگ [صفحه ۵۵] می‌بندند و با اسارت کاروان خون، آنها را به شام می‌رساند و آخر سر هم که حکومت از او می‌گردد، به خاندان علی نمی‌رسد، و این هم دلیلی بر این که هنوز توده آمادگی حکومت علوی را نداشته‌اند و جو آماده نبوده است. این تحلیل‌ها در حالی که بعضی مسائل را توضیح می‌دهد، خود مسائل دیگری را به وجود می‌آورد. این توضیح‌ها در حالی که با یک بعد سازش دارد، با ابعاد گوناگون داستان نینوا سازگار نیستند و نمی‌توانند بار تمام این

سوال‌ها را به دوش بکشند و نمی‌توانند پاسخگوی این همه باشند. ما در جست و جوی تحلیلی هستیم که تمام سوال‌ها را پاسخ بگویید و تمام ابعاد را در نظر بگیرید، و حتی پس از شهادت را توضیح بدهد و آن را با داستان نینوا هماهنگ بسازد. ما در برابر مسائلی به ظاهر متضاد هستیم. زندگی حسین علیه‌السلام در زمان معاویه، با زندگی او در زمان یزید. کارهای حسین با کارهای دیگرش، نامه‌ها و دعوت‌ها و گرفتن اموال در میان راه و بازنگشتن از راه، با شروع نکردن در مدینه، مکه، نینوا و طرح استسلام دادن و کناره‌گیری کردن و به سرحدات هجرت نمودن. این تضادها با تحلیل تشکیل حکومت و با تحلیل شهادت، حل نمی‌شوند. اگر اینها هدف حسین می‌بود، آیا کناره‌گرفتن و به گوشه‌ای رفتن، جز فرار از هدف، عنوانی می‌گرفت؟ یکی از نویسندگان، تحلیل تشکیل حکومت را رد می‌کند [۵۰]، به این که اگر حسین علیه‌السلام مانند رسول صلی الله علیه و آله و سلم هدف حکومت داشت، بایست همانند او از مکه بیرون می‌آمد و پنهانی خود را به جایگاه امنی می‌رساند. [صفحه ۵۶] و همین نویسنده، توضیح می‌دهد که حسین برای شهادت آمد و این شهادت با منطق، تحلیل نمی‌شود. این چیزی بالاتر از منطق است. حسین وارث آدم می‌خواهد چگونه مردن را تعلیم کند، پس از آن که آنها چگونه زیستن را یاد داده بودند [۵۱]. اکنون باید این تضادها را تحلیل کرد، توضیح داد. توضیحی که چگونه زیستن و چگونه انتخاب کردن را به ما بیاموزد. [صفحه ۵۷]

هدف و انتخاب

آنها که از آن شناخت‌ها و عقیده‌ها سرشار بودند. آنها که هیچ پرنده بر سرشان پر نمی‌کشید و سیلاب دانش از دلشان سرازیر بود. آنها قطب و محور خلافت هستند. حکومت اسلام، جز با آنها به چرخ نمی‌افتد. کوشش برای به پا داشتن حق و کنار زدن باطل، وظیفه‌ی بزرگ آنهاست. خداوند، از آنها پیمان گرفته که در برابر ستمگرها، برای ستم‌دیده‌ها، قرار نگیرند و آرام ننشینند [۵۲]، آن جا که یاورانی و مددکارانی داشته باشند. یاورانی که بتوانند این بار سنگین را به دوش بگیرند و این امانت بزرگ را عهده‌دار شوند. و در آن هنگام که یاری ندارند و و بسته‌ی تنهایی خویشند، باید یاورانی بسازند و روح‌هایی را تربیت کنند. آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود که سیزده سال کوشید. و آن علی علیه‌السلام بود که بیست و پنج سال تلاش کرد. آن هم امام حسن علیه‌السلام بود که پس از صلح آرام نشست و حتی سفرهای حجش و اطعامش و حلم و نرمش، وسعتش، همه و همه سازندگی [صفحه ۵۸] بود. و آن هم حسین علیه‌السلام بود که در میدان معاویه، گوی می‌زد و یار می‌گرفت. آنها که در نینوا، عید خون گرفتند، در یک روز متولد نشده بودند. اینها، فرزندان همان روزها بودند. اینها برای آن هدف بزرگ، باید پاهای بزرگی بسازند. توحید با پای شرک به مقصد نمی‌رسد، باطل همپای حق نمی‌شود. اینها با آن هدف رهبری در زمینه‌ی آزادی و شکوفا کردن استعدادها و تشکیل جامعه‌ی انسانی، نیازهای بزرگ‌تری خواهند داشت و مادام که این نیازها را تامین نکرده باشند، گام برنخواهند داشت. حسین علیه‌السلام چه در زمان معاویه و چه در دوره‌ی یزید، برای تامین کردن این نیازها، گام برمی‌داشت، به شهرها نامه می‌نوشت [۵۳] و با مهرها تماس می‌گرفت. و از رویدادها پرده برمی‌داشت و از راه خویش سخن می‌گفت و از همراهانی سراغ می‌گرفت و از آنها استمداد می‌کرد و آنها را به خویش می‌خواند. این کار حسین علیه‌السلام بود. برای رسیدن به آن هدف‌های بزرگ، با زد و بند و با ائتلاف، با سرکش‌ها و سردارها و قدرت‌ها کاری از پیش نمی‌رفت. باید خود کاری می‌کرد، و حسین سخت مشغول بود. کوشش برای خلافت، وظیفه‌ی حسین بود و حسین در این راه، آرام نبود. سه اصل ایمان و توحید و امامت، او را آرام نمی‌گذاشت. اما، یزید، این طاغوت سرکش و این طاعون گرسنه که موقعیت خود را در خطر می‌بیند و از این همه به خوبی آگاه است، پیشدستی می‌کند تا پیش از به [صفحه ۵۹] دست آمدن سنبل‌ها و جمع شدن خرمن‌ها، آب را از سرچشمه ببندد. دستور می‌دهد تا از حسین بیعت بگیرند و با او پیمان ببندند. حسین علیه‌السلام می‌داند که این بیعت، سایه‌ای ندارد و جایی برای سازندگی او باقی نمی‌گذارد و آخر سر به خفه‌کشی می‌انجامد [۵۴]. او می‌گوید: اینها آرام نمی‌گیرند تا خون دلم را بریزند [۵۵]. و

می‌گوید: لو ترک القطنام [۵۶]. و همین هم بود. خاندان اموی کینه‌های سابق و حسادت‌های پیش از اسلام را همراه داشتند و در انتظار انتقام بودند، و اکنون که خود را مسلط می‌بینند، و اکنون که گردها را به خاک سپرده‌اند و سردارها را با هم درگیر کرده‌اند، از این کینه‌ها جلوگیری نخواهند کرد و خودداری نخواهند داشت. حسین علیه‌السلام در حالی که آن هدف حکومتی را پیش رو دارد، این سازندگی را همراه. در این موقعیت که یزید شروع کرده و در این هنگام که بیعت سایه‌ای ندارد، وضعیت دگرگون می‌شود. او تا به حال برای هدف خویش می‌کوشید، اما امروز در میان ضرورت‌ها و راه‌های موجود باید انتخاب کند. در واقع حسین علیه‌السلام می‌تواند یکی از دو کار را انجام بدهد. در این هنگام که یارانش، پای همراهی‌اش را ندارند، یا باید از هدفش دست بشوید و تخفیف بدهد و به زدوبند رو بیاورد و یا باید در کنار ضرورت‌ها و پیشامدها، بهترین را انتخاب کند و به سازندگی خود ادامه بدهد و یار تهیه نماید. حسین این ادامه‌ی علی علیه‌السلام و چشم رسول صلی الله علیه و آله و سلم، از هدف‌ها دست نمی‌شویید. او مشتاق سلطنت نیست. وسعت روح او با این سراب‌ها دمساز نیست. عظمت او اسیر این حقارت نیست. جز امر حق او را حرکت [صفحه ۶۰] نمی‌دهد. و این امر وابسته به ساختن نفراتی است که بتوانند این راه را با سر بروند و خود را فدای حق کنند، نه حق را نردبان هوس. حسین که جز به پاداش حق، حکومت خدا بر مردم، هدفی نمی‌تواند بگیرد، در این مرحله از زندگی و در این حد از مبارزه، به انتخاب می‌رسد. در پیش توضیح دادم که انتخاب با هدف، چقدر تفاوت دارد. با توجه به آن هدف، و به این انتخاب، می‌توانیم تمام زندگی حسین علیه‌السلام را دنبال کنیم و می‌توانیم آن تضادها را تحلیل بنمائیم. ما باید در تمام مراحل، در مدینه، مکه، برخورد با حر، و نینوا و عاشورا، تمام احتمال‌های موجود را ارزیابی کنیم و بسنجیم و بهترینش را مشخص کنیم. و آن گاه ببینیم، حسین علیه‌السلام این بهترین را انتخاب کرده و یا این که اشتباهی مرتکب شده است؟ این گونه تحلیل، به زودی ما را از بن‌بست‌ها بیرون می‌آورد [۵۷] ما گام به گام و قدم به قدم در هر مرحله حسین را دنبال می‌کنیم و احتمال‌ها را بررسی می‌نماییم و این گونه انتخاب حسین علیه‌السلام را نقد می‌زنیم و از او درس می‌گیریم. ما باید ببینیم در آن لحظه‌ای که فکرها و قلب‌ها از کار می‌افتند و عقل از سرها می‌پرد، حسین علیه‌السلام چگونه انتخاب کرده است. الف - حسین علیه‌السلام در مدینه، در شهر رسول صلی الله علیه و آله و سلم، در شهر علم، شهری که رکاب‌ها به سویش در حرکت هستند و روایت‌ها از مسجدش سرازیر، حسین علیه‌السلام در این شهر، جایگاه دارد. اکنون یزید او را به بیعت می‌خواند و حسین راه‌هایی در پیش دارد: ۱. بی‌تفاوتی و گذراندن یک زندگی عادی، [صفحه ۶۱] ۲. سازشگری همانند ابوهریره، ۳. بیعت، ۴. مبارزه و قیام، ۵. کناره‌گیری به خاطر سازندگی. بی‌تفاوتی و سازشگری، با ایمان و توحید و منصب امامت نمی‌سازد. او باید خلق را از غیر حق برهاند و حکومت الله را در دل‌ها و در جامعه تحقق بخشد. بیعت، سایه‌ای ندارد، چون خاندان اموی از کینه سرشارند و از تسلط برخوردار. مبارزه، یاورانی می‌خواهد که هنوز فراهم نشده‌اند، و پاهایی می‌طلبد که هنوز راه نیفتاده‌اند. پس می‌ماند کناره‌گیری و سازندگی. ب: اکنون که باید از مدینه کناره گرفت، به بصره، به کوفه، به ایران و... به مکه؟ مکه برای سازندگی مناسب‌تر است. مکه مادر شهرهاست و همه در آن جا جمع می‌شوند و بار سفرهای تبلیغی سبک می‌شود. حسین علیه‌السلام مکه را انتخاب می‌کند و در این شهر امن به کار خویش می‌پردازد. به این شهر از هر گونه مسافری بار سفر می‌بندد و برای حج خانه‌ی خدا می‌آید، و در نتیجه حسین می‌تواند بدون احتیاج به سفرهای زیاد، آگاهی‌های وسیع را به تمام شهرها منتقل کند و زمینه را فراهم سازد که ساخت. تا این که یزید نقشه‌ی دیگری می‌ریزد، و کسانی را مأمور می‌کند که هنگام حج در میان جمعیت انبوه، ناگهانی حسین را بکشند و از میان بردارند. با توجه به علم امام، حسین می‌داند یکی از دو مرگ در انتظار اوست: ۱. مرگ در حرم. [صفحه ۶۲] ۲. شهادت در نینوا. و حسین می‌کوشد تا بهترین مرگ‌ها را انتخاب کند. کشته شدن در حرم یک نوع خفه‌کشی است. می‌توانند به گردن هر کس آویزان کنند و دستگاه حکومت را از آن بی‌خبر جلوه دهند و حتی عزاداری آن را اعلام بنمایند [۵۸]. نشستن در حرم مرگ، را پذیرفتن است و حسین فرزند همان مردی است که در جواب مغیره که در هنگام جمل، پیشنهاد ماندن می‌داد، گفت من مثل کفتار نیستم که

در لانه‌اش بنشیند... تا صیاد او را با ذلت بگیرد. کشته شدن در حرم از رویارویی کوفه و آگاهی شام، خالی است. کشته شدن در حرم، حرمت‌ها را می‌شکند و بهره‌ای نمی‌آورد. پس بیرون آمدن آن هم به آن گونه و با آن همه غوغا، آن هم در آن فصل و در آن روز، آن هم با کاروان و کودکان بهتر است. و حسین بیرون آمد و با کاروان اشک بیرون آمد، با زینب و فرزندان و بانوان بیرون آمد تا اینها ادامه‌ی شهادت او باشند و اسارت آنها آگاهی‌ها بیاورد. همان طور که آوردنشان، نشان دهنده تنهایی او بود و نمایانگر این که سر جنگ ندارد و در فکر آشوب نیست. این حسین است که از حرم بیرون می‌آید و این هم کاروان اوست. اکنون، به سوی کجا؟ ایران، روم، یمن، بصره، کوفه؟ کوفه شهر علی است. سرشار از روح حماسه و جهاد او، لبریز از فریادهای مرد آفرین او. کوفه شهر حسین است. از او دعوت‌ها کرده و برای او پیام‌ها فرستاده. گیرم که بازگردند و رجعت کنند، باز کوفه بهتر است، که هنوز نامه‌های دعوتش هست. [صفحه ۶۳] بر فرض مثل سایر شهرها بشود، باز این امتیاز را دارد که قبلاً دعوت کرده‌اند و این ترس برای دستگاه هست که دوباره برگردند... و این ترس تا آن حد نیرومند بود که ابن‌زیاد و ابن‌سعد را مدت‌ها از جنگ بازداشت و آنها را به تهیه و تدارک سپاه گرانی وادار کرد سی هزار نفر برای هفتاد و دو تن. آن محاصره تا روز عاشورا و این جمعیت گران، همه نمایانگر این است، که وحشت از بیداری دوباره کوفه داشتند. که مباد ناله‌های حسین و آتش فریادش، آنها را شعله‌ور سازد. و این است که حسین از کوفه باز نمی‌گردد، حتی هنگامی که مرگ مسلم را می‌شنود. حسین علیه‌السلام در هنگام انتخاب است و کوفه بهتر است حسین می‌آید. تا این که با حر و یارانش روبه‌رو می‌شود. در این جا دو احتمال هست: ۱. مبارزه. ۲. مصالحه. حسین علیه‌السلام مبارزه نمی‌کند، چون هنوز با کوفه احتجاجی نشده و این مرگ، باری ندارد. او مبارزه نمی‌کند، چون یآوری ندارد. حر هزار نفر همراه دارد و محدود است. حسین کسی ندارد و موتور است. مصالحه می‌کنند و قرار می‌گذارند که نه به سوی کوفه، که بدان سو رو بیاورند و حر از کوفه کسب تکلیف کند. تکلیف روشن می‌شود، که هر کجا پیام مرا دریافتی، همان جا حسین را نگهدار. و این پیام در نینوا به دست رسید. حسین علیه‌السلام با کاروان مرگ و خون، به نینوا رسید. نینوا، سرزمین خون، سرزمین آزادی و سرزمین فداکاری. خون در راه حق، و آزادی از غیر حق، و فداکاری برای حکومت حق. [صفحه ۶۴] در این جا، همان احتمالاتی هست که در مدینه بود و همان طرح‌هایی هست که در مدینه بود. در این جا، باز بیعت هست و خفه کشی. سازشگری هست با ناز و نعمت. مبارزه و شهادت هست، با آگاهی‌ها و بیداری‌ها. و کناره‌گیری هست، با سازندگی‌ها و تهیه‌ی یاورها. حسین، حتی پس از شهادت تمام خویشان و یارانش، همین را می‌خواهد [۵۹] و این در لحظه‌ای است، که زندگی طعمی ندارد، و این در هنگامی است که نفس داشتن، ریاضت است و رفتن آرزو، اما آنها که از انجماد یخ زدن به وسعت تبخیرها رسیده‌اند و گسترده شده‌اند، باید آن وقت که نمی‌خواهند بمانند و ریاضت زندگی را تحمل کنند. حسین، حسینی که روحش در آسمان‌ها بود و در کنار یارانش و پایش در زمین بود و بر روی نیزه‌ها و شمشیرها... این طرح را پیشنهاد کرد و آنها نپذیرفتند. و چون حسین نمی‌تواند سازشگر باشد، نمی‌تواند حاشیه نشین دستگاه اموی باشد. نمی‌تواند شاهد استثمار خلق و رکود استعدادها باشد. و چون حسین نمی‌تواند بیعت کند... که بیعت سایه‌ای ندارد و نتیجه‌ای جز خفه کشی نمی‌آورد، می‌گویند. تو بیعت کن، آن هم بر آن چه ابن‌زیاد می‌گوید. و ابن‌زیاد همان را می‌گوید که به مسلم گفت و همان کاری را می‌کند که با مسلم کرد. حسین، حسینی که نمی‌تواند سازشگر و بی‌تفاوت باشد و نمی‌تواند بیعت کند، می‌ماند با شهادت. و اوست که می‌گوید، آرام و قاطع می‌گوید، آیا صدایش را می‌شنوی؟ [صفحه ۶۵] «مرگ بر هر کس نوشته شده و همچون گلوبند گلوی انسان را دربر گرفته است.» [۶۰]. اکنون که مرگ حتمی است، بگذار مرگی را انتخاب کنیم که آستن زندگی باشد و سازندگی‌هایی بیاورد و آگاهی‌هایی متولد کند و روح‌هایی را حرکت دهد. باید مرگی را انتخاب کنیم که زندگی را بارور کند. [صفحه ۶۷]

امشب، به یاد تو هستم من. امشب، در کنار تو هستم مناما زبان تو خاموش است، و شمع قلب تو، در سینه‌ات نمی‌لرزد. و دست‌های تو، این آیه‌های قدرت و نیرو، شمشیر را نمی‌خواهند که تو، در نگاه من، می‌گویی که تو، در سینه‌ی من، می‌جوشی. که تو در دست‌های من. در دست‌های من. امشب، بانگ و خروشی نیست، در وسعت مکدر این دشت سوگوارتو با آن شکوه پاک، همراه نسل‌ها رفتییا پروانه‌های سرخ، آنها که سوختند، همراه یک شعله از چراغ رسالت [صفحه ۶۸] امشب، دور از نینوای تو، در کنار تو هستم من. و همان آتش بلند. آن آتشی که در دل پروانه‌ها فتاد. دارد در دل من شعله می‌کشد من هم، دارم در کنار تو می‌سوزم، ای شمع، ای شعله‌های پاک‌تر، ز آبای روشن‌تر از خورشید نینوا. بهمن ۵۲ محرم ۹۳

پاورقی

- [۱] در جنگ‌های بریتانیا و جنگ‌های امروز.
- [۲] و مالکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا... اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها... نساء، ۷۵.
- [۳] و الذین آمنوا اشد حبا لله. بقره، ۱۶۵.
- [۴] ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی و ابتغاء مرضاتی. ممتحنه، ۱.
- [۵] و العصر.
- [۶] ایمان با توحید تفاوت دارد. ایمان با شرک جمع می‌شود، در حالی که توحید، شرک را می‌رهاند. ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون. یوسف، ۱۰۶.
- [۷] ابراهیم می‌گفت: انما تعبدون من دون الله اوثانا. عنکبوت، ۱۷ فقط جز خدا بت‌ها را می‌پرستید. آنچه جز خدا پرستید بت است، با هر شکل و در هر رنگ، سیاه و سرخ و زرد.
- [۸] توبه، ۱۱۱.
- [۹] صف، ۱۰ و ۱۱.]
- [۱۰] توبه، ۵۲.
- [۱۱] هدف با انگیزه گاهی درهم می‌شوند، یعنی انگیزه‌ها همان هدف‌ها خواهند شد، و گاهی از هم جدا و مشخص می‌گردند. هدف از یک ساختمان رفاه است و انگیزه‌ی این ساختمان، گاهی ضرورت‌ها و گاهی خودنمایی‌ها و...
- [۱۲] و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکه اسجدوا لآدم. اعراف، ۱۱.
- [۱۳] اول ذلك الدعاء الی طاعة الله من طاعة العباد... کافی، ج ۵، ص ۳، ح ۴، باب فضل الجهاد.
- [۱۴] خدا می‌خواهد که حق را جایگزین کند و ریشه‌ی کافران را ببرد. قاتلوا ائمة الکفر. توبه، ۲۳ یمحق الکافرین. آل عمران، ۱۴۱.
- [۱۵] انفال، ۳۹.
- [۱۶] ... و یكون الدین کله لله. انفال، ۳۹. به ظهر الدین. کافی ج ۵، ص ۴۶، ۳ باب فضل الجهاد.
- [۱۷] ... فقاتلوا الی تبغی حتی تفیئ الی امر الله. حجرات، ۹ به یدفع عن الدین، کافی ج ۵، ص ۳، ح ۴.
- [۱۸] لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین، آل عمران، ۱۴۱ و لیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا. انفال، ۱۷.
- [۱۹] و لیجدوا فیکم غلظة. توبه، ۱۲۳. ترهبون به عدو الله، انفال، ۶۰ سنلقى فی قلوب الذین کفروا الرعب، آل عمران ۱۵۱.
- [۲۰] لعلهم یتذکرون - انفال، ۵۷ لعلهم ینتهون توبه، ۱۲.
- [۲۱] لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد حج، ۴۰.

[۲۲] انما خرج الی سلطان مجتمع لینقضه کافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۱.

[۲۳] فیکون قتاله لنفسه، کافی، ج ۵، ص ۲۱، ح ۲.

[۲۴] ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون. آل عمران، ۱۶۹.

[۲۵] و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله. بقره، ۲۰۷.

[۲۶] اینما تکنونوا یدرکم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده. نساء، ۷۸.

[۲۷] یا ایها الذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اناقلتم الی الارض ارضیتم بالحویة الدنیا عن الاخرة فما متاع الحویة الدنیا فی الاخرة الا قلیل. توبه، ۳۸. ان کان آباءکم و ابنائکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامرہ و الله لا یهدی القوم الفاسقین. توبه، ۲۴.

[۲۸] خذوا من ممرکم لممرکم. نهج البلاغه، صبحی صالح، خ ۲۰۳.

[۲۹] اتخشونهم فالله احق ان تخشوه، توبه، ۱۴. الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا... آل عمران، ۱۷۳.

[۳۰] انا الی ربنا منقلبون، شعراء، ۵۰.

[۳۱] و لا تهنوا فی ابتغاء القوم نساء، ۱۰۴. ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله. آل عمران، ۱۴۰.

[۳۲] قالوا لا تنفروا فی الحر قل نار جهنم اشد حرا لو کانوا یعلمون. توبه، ۸۱. ان منکم لمن لیبطن... نساء ۷۲.

[۳۳] بعضی مسلم را محکوم کرده‌اند که تدبیری نداشت، اینها از حدود اختیارات مسلم و مأموریت او چشم پوشیده‌اند. مسلم برای کاری که آمده بود، موفق شد. از بهترین راه‌ها شروع کرد. برای توضیح بیشتر به تاریخ سیدالشهداء اثر مرحوم شیخ عباس صفایی، از انتشارات جمکران مراجعه شود.

[۳۴] الوتر الموتور، یعنی تنهای واگذاشته شده و بریده شده.

[۳۵] المؤمن کالجبل الراسخ. مناقب، محمد ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۴۷.

[۳۶] شهادت، وسیله نیست، خود هدف است... راه نیم بر به طرف صعود به قله‌ی معراج بشریت است، دکتر شریعتی، شهادت. «حسین بودن» به او مسئولیت جهاد با این همه پلیدی و قساوت را داده است. و برای جهاد، جز «بودن خویش» هیچ ندارد. آن را برمی‌گیرد و از خانه به قتلگاه خویش می‌آید دکتر شریعتی، شهادت. شهادت نه یک باختن که یک انتخاب است. انتخابی که مجاهد با قربانی شدن خویش در آستانه‌ی معبد آزادی و محراب عشق پیروز می‌شود. دکتر شریعتی، شهادت، [۳۷] زیارت وارث.

[۳۸] محاسن، احمد بن محمد بن خالد برکی، ج ۱، ص ۲۳۳.

[۳۹] و این است که شکاف مرگ عالمی را، زندگی عالم دیگر پر نمی‌کند.

[۴۰] تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۰۷.

[۴۱] بحارالانوار ج ۴۵، ص ۳۲۹.

[۴۲] لهوف و طبری ص ۲۶۶ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و تحف العقول و احتجاج.

[۴۳] طبری ج ۴، ص ۳۰۹، ارشاد مفید، ص ۲۱۵.

[۴۴] در کتاب شهادت می‌گوید: «حرکت امام حسین، حرکت یک قیام کننده نیست. و در جای دیگر، امام با شکل کاروانی که حرکت می‌دهد و شکل حرکتی که انتخاب می‌کند، نشان می‌دهد که حسین برای کار دیگری حرکت کرده است. که نه گریز است و نه انزوا. نه تسلیم نه مرگ مبارزه».

[۴۵] بحار ج ۴۴ ص ۳۶۷ از الملهوف، ص ۶۲ - ۶۰.

[۴۶] بحار، ج ۴۵، ص ۴۷ در جواب سکینه؛ لو ترک القطا لنام.

[۴۷] ارشاد: هنگام خروج از مدینه.

[۴۸] طبری، ج ۴، ص ۳۹۵.

[۴۹] از گفته یزید است: احبس علی الظننه و اقل علی التهمه بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۹ از ارشاد، ص ۲۰۰ - ۱۹۹.

[۵۰] شهادت، دکتر شریعتی، ص ۳۵ به بعد.

[۵۱] شهادت، دکتر شریعتی ص ۶۳.

[۵۲] نهج البلاغه، صبحی صالح، خ ۳.

[۵۳] با این توضیح، تضاد اول حل می‌شود. و همچنین هماهنگی کار امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام آشکار می‌گردد.

[۵۴] خطبه‌ی جواب امام به قیس بن اشعث روز عاشورا، تاریخ سیدالشهداء، جلد دوم، ص ۶۲.

[۵۵] ارشاد، ص ۲۵۴، بحار، ج ۴۴، ص ۳۷۵ لا يدعوننی حتی يستخرجوا هذه العلقه من جوفی.

[۵۶] ارشاد، از گفت و گوی اباعبدالله با زینب در شب عاشورا.

[۵۷] و تضادهای دوم جواب می‌گیرد.

[۵۸] بحار، ج ۴۵، ص ۸۶ و ۹۹.

[۵۹] قالت: یا ابه ردنا الی حرم جدنا، فقال: هیهات لو ترک القطا لنام. بحار، ج ۴۵، ص ۴۷.

[۶۰] بحار، ج ۴۵، ص ۳۶۶؛ ملهوف، ۵۳ - ۵۲؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۴.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم إن کنتم تعلمون (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه

مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

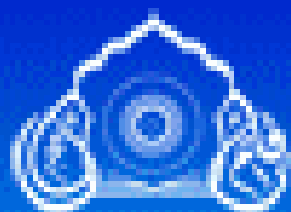
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

